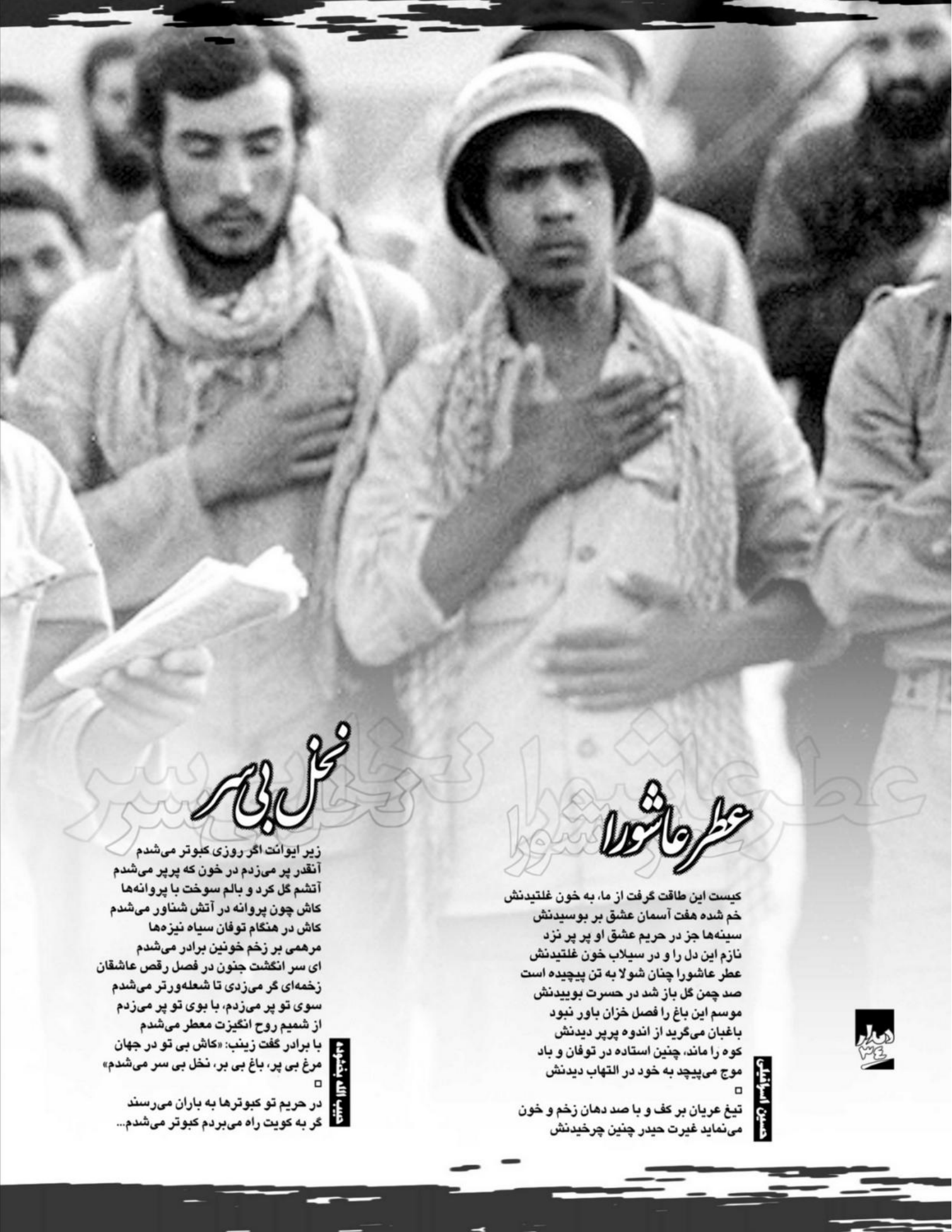




## نخل بی سر

زیر ایوانت اگر روزی کیوتر می شدم  
آنقدر پر می زدم در خون که پرپر می شدم  
آتش گل کرد و بالم سوخت با پروانه ها  
کاش چون پروانه در آتش شناور می شدم  
کاش در هنگام توفان سیاه نیزه ها  
مرهمی بر زخم خونین برادر می شدم  
ای سر انگشت جنون در فصل رقص عاشقان  
زخمه ای گر می زدی تا شعله ورتر می شدم  
سوی تو پر می زدم، با بوی تو پر می زدم  
از شمیم روح انگیزت معطر می شدم  
با برادر گفت زینب: «کاش بی تو در جهان  
مرغ بی پر، باغ بی بر، نخل بی سر می شدم» □

در حریم تو کیوتراها به باران می رسند  
گر به کویت راه می بردم کیوتر می شدم...

حسین اصفهانی

## عطر عاشورا

کیست این طاقت گرفت از ما، به خون غلتیدنش  
خم شده هفت آسمان عشق بر بوسیدنش  
سینه ها جز در حریم عشق او پر پر نزد  
نازم این دل را و در سیلاب خون غلتیدنش  
عطر عاشورا چنان شولا به تن پیچیده است  
صد چمن گل باز شد در حسرت بوییدنش  
موسم این باغ را فصل خزان باور نبود  
باغبان می گرید از اندوه پرپر دیدنش  
کوه را ماند، چنین استاده در توفان و باد  
موج می پیچد به خود در التهاب دیدنش □

تیغ عریان بر کف و با صد دهان زخم و خون  
می نماید غیرت حیدر چنین چرخیدنش

حسین اصفهانی





## غروب شام غریبان

زمین تشنه و تن پوش تیر و تنها... تو  
هزار قافله در اوج بی کسی‌ها تو  
پرنده - سنگ - درختان به سینه می‌کوبند  
دوباره دسته‌ای از کوچه رد شد اما تو...  
غروب شام غریبان و کوفه تاریکست  
خدا بخیر کند مرد! صبح فردا تو  
چگونه می‌گذری از گناه این مردم  
گناه مردم بی رحم کوفه آیا تو؟!  
صدای شیونی از زینبیه می‌آید  
به داغ بی کسی انداختی جهان را تو  
تویی که زمزمه‌ات کوه را پراکنده ست  
کنار آمده‌ای با تمام غم‌ها تو  
چه راحت از همه قوم و خویش دل کندی  
چه دیده‌ای تو در آن لحظه‌های زیبا تو...؟!  
زنی شکسته دل و رد سرخی از خورشید  
که تکیه داده به دیوار تکیه‌ها با تو



مریم - آناهیتا

در انتظار سواری که می‌رسد از راه  
میان دسته زنجیر زن تویی؟! ها! تو؟! □

## داین سینزلی

من در طلب خون توام تا به کجاها  
تو پر زده‌ای مثل مسیحا به کجاها  
ای محشر پاشیده در این سینه زنی‌ها  
رفته‌ست به دنبال تو دریا به کجاها  
رفته‌ست که در خویش تو را حل کند و بعد  
تبخیر شود تا به ثریا... به کجاها  
هر قطره اشکی غزل داغ تو گشته ست  
تا شرح دهد خون خدا را به کجاها  
لب باز کند... نوحه بخواند که ز هر سنگ  
جاری شود آبی سوی فردا، به کجاها  
ویران شده‌ام، ریخته‌ام زیر قدم‌ها  
رفتم پی ادراک تو حالا به کجاها  
تا جاذبه‌ات بر دل هر قطره بریزد  
راهی کنی این اشک رها را به کجاها  
سمتی که نفس‌های تو بر خاک چکیده ست  
سمتی که تو را برد اهورا به کجاها □

ساجد محمدی این

خونت شده خورشید که هر روز بتابد  
بر غربت این خاک... به دنیا... به کجاها